

بررسی شواهد تأثیر معماری پارسی بر معماری دوره مائوریایی هندوستان

حسن بلخاری قهی*
حسین الماسی ستوده**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۳

چکیده

سرزمین هندوستان یکی از ساتراپی‌های امپراتوری هخامنشی بوده است و با توجه به قرارگیری این ساتراپ در منتهی‌الیه خاوری قلمرو هخامنشی و عدم آشنایی تاریخ‌نگاران عهد باستان با این سرزمین، اطلاعات کمی درباره این ساتراپی و حدود آن در دوره هخامنشی در دسترس می‌باشد. در پی هجوم اسکندر مقدونی از غرب به شرق، سرزمین هند آخرین بخش از امپراتوری هخامنشی بود که به تصرف او درآمد و از این زمان به بعد، اطلاعاتی توسط تاریخ‌نگاران عهد قدیم درباره این سرزمین و آداب و جغرافیای آن نوشته شده و در دسترس است. در همین زمان، چاندرا گوپتا در پی نبرد یا توافق با جانشین اسکندر (سلوکوس نیکاتور) در آسیا، نوعی خودمختاری به دست آورده و سلسله مائوریایی را پایه‌گذاری کرد. پایتخت این امپراتوری شهری به نام پاتالی پوترا بوده است. در جریان کاوش‌های باستان‌شناسی در این محوطه که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم انجام شد، شواهدی به دست آمد که نشان‌دهنده نفوذ معماری پارسی در بناهای مائوریایی بود. دیوید اسپونر که در بخش‌های مختلف پاتالی پوترا به کاوش پرداخته بود، نظریه فراتر از نفوذ طبیعی معماری پارسی بر یکی از ساتراپی‌های هخامنشی را ارائه کرد. او با ارائه شواهد میدانی و اتیمولوژیک، نظریه «دوره زرتشتی در تاریخ هند» را مطرح کرد و معتقد بود پادشاهان مائوریایی اصالتاً ایرانی بوده و میراث شاهان هخامنشی را با خود به هندوستان آورده‌اند و در پی آن، اقدام به ساخت نمونه‌ای از تخت جمشید با معماران ایرانی در پاتالی پوترا کرده‌اند. اما بررسی شواهد میدانی و تحلیل مدارک ارائه‌شده توسط او و کاوشگران بعدی، چنین تأثیر گسترده‌ای را در حیطه معماری نشان نمی‌دهد و با شواهد فعلی، فقط می‌توان از تأثیرپذیری معمول بناهای مائوریایی سخن گفت. این پژوهش در مرحله گردآوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای و در مرحله بعدی با روش بررسی قیاسی انجام شده است.

کلیدواژه‌ها:

معماری هخامنشی، معماری هند، مائوریایی، موریایی، پاتالی پوترا.

* استاد دانشکده هنرهای تجسمی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران

** دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، نویسنده مسئول، Almasi.sotodeh@ut.ac.ir

پرسش‌های پژوهشی

۱. آیا می‌توان با شواهد باستان‌شناختی و میدانی، دلایلی مبنی بر تأثیرگذاری معماری دوره هخامنشی بر معماری کاخ‌های مائوریایی هندوستان به دست آورد؟
۲. نظریه دیوید اسپونر^۱ مبنی بر وجود دوره‌ای با دیانت زرتشتی در تایخ هندوستان، تا چه میزان بر دلایل معماری منطبق است؟

مقدمه

عملیات نظامی داریوش بر ضد عصیان‌ها که سپاهیان او را تا ناحیه کابل کشانده بود، اندکی بعد موجب فتح تمام ناحیه هند غربی و رود سند گردید. در محل اتصال رود کابل و رود سند، در نزدیک شهر کسپاپیرس^۲، داریوش فرمان داد چهارزاتی بسازند و آن‌ها را تحت فرماندهی یک تن یونانی به نام اسکیلاکس^۳ قرار داد تا از رود سند راه مصر را بیابد (گیرشمن ۱۳۹۲، ۱۵۱). نام ساتراپی هند^۴ در کتیبه شماره پنج شوش به‌عنوان یکی از ممالک تابعه حکومت هخامنشی آورده شده است (همان، ۱۵۹). همچنین در کتیبه داریوش در نقش رستم نیز نام و تصویر هندی‌ها در ردیف حمل‌کنندگان تخت داریوش شاه دیده می‌شود (Echmidt 1970, 118) در سنگ‌تراشی‌های پارسه نیز می‌توان نام و نشان آن‌ها را مشاهده کرد، اما به‌طور دقیق نمی‌توان حدومرز ساتراپی هند در دوره هخامنشی را مشخص کرد. اسکندر بعد از تسلط بر پارس به‌سوی شرق حرکت کرده و در بهار ۳۲۷ ق.م از سند گذشت و به رود بیاس^۵، واقع در شمال دهلی نو امروزی رسید (گیرشمن ۱۳۹۲، ۲۱۹). چاندرا گوپتا^۶ در ۳۲۳ ق.م موفق به تشکیل حکومتی شد که تا ۱۸۵ ق.م تقریباً بر تمام شبه‌قاره هند حکومت می‌کرد. جانشین اسکندر در آسیا، سلوکوس نیکاتور^۷، نوعی استقلال نسبی به او داده و در ازای آن، از نیروی جنگی فیل‌های هندی برای محافظت از مرزهای غربی استفاده می‌کرد (همان، ۲۲۴). در همین زمان فرستاده‌ای از طرف سلوکوس به نام مگاستنس^۸ به دربار چاندرا گوپتا فرستاده شد. نوشته‌های مگاستنس که حاصل حضور او در دربار مائوریایی است، یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخ کلاسیک هند است. متن اصلی یادداشت‌های او درباره دربار چاندرا گوپتا و همچنین پایتخت او پاتالی پوترا^۹ از میان رفته است، اما جغرافی‌دانان و تاریخ‌نگاران بعد از او در نوشته‌های خود، نقل‌قول‌هایی از کتاب او به نام *انندیکا*^{۱۰} آورده‌اند. از جمله استرابو، آریین (گزنفون)، دیودور سیسیلی، آلیان... هر یک بخش‌هایی از مشاهدات مگاستنس را نقل کرده‌اند. جستجوها برای یافتن پایتخت امپراتوری مائوریایی، که مگاستنس زیبایی و جلال آن را فراتر از شوش و اکباتان می‌دانست، از اواخر قرن نوزدهم آغاز شد. پاتالی پوترا (پاتنا) مرکز ایالت بیهار در کرانه جنوبی رود گنگ و در ارتفاع ۶۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است. مختصات جغرافیای آن حدود ۲۵ درجه و ۳۶ دقیقه شمالی و ۸۵ درجه و ۱۰ ثانیه شرقی است. در ادبیات ودایی و حماسی، نشانی از این شهر وجود ندارد. قدیمی‌ترین مرجعی که نام این شهر در آن دیده می‌شود، نوشته‌های بودایی است که از آن به‌عنوان پاتالی نام می‌برند. استرابو در بخش پانزدهم کتاب *جغرافیا* به نقل از مگاستنس می‌نویسد: «پاتالی پوترا در محل تقاطع رود گنگ و رودی دیگر واقع شده. طول آن ۸۰ استادیای^{۱۱} و عرض آن ۱۵ استادیا و به‌شکل متوازی‌الاضلاع است (این ابعاد با کشفیات باستان‌شناسی مطابقت دارد). دیوار آن چوبی است که سوراخ‌هایی جهت تیراندازی دارد. دور شهر خندقی دفاعی وجود دارد که فاضلاب شهر هم به آن ریخته می‌شود. مردمی که این شهر در میان آنان ساخته شده، پراسی نام دارند و بر دیگر مردمان برتری دارند. هر شاهی که در آنجا فرمانروایی می‌کند به نام شهر لقب می‌گیرد و افزون بر نام خود، پاتالی پوتروس نیز خوانده می‌شود» (استرابون ۱۳۸۱، ۲۸۰) (۱۵-۱-۳۶).

۱. سوابق پژوهشی و حفاری‌های باستان‌شناختی

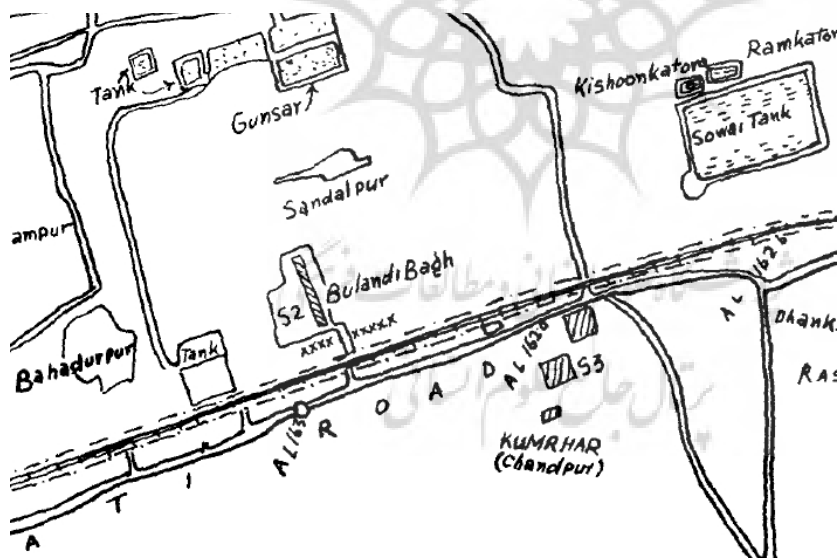
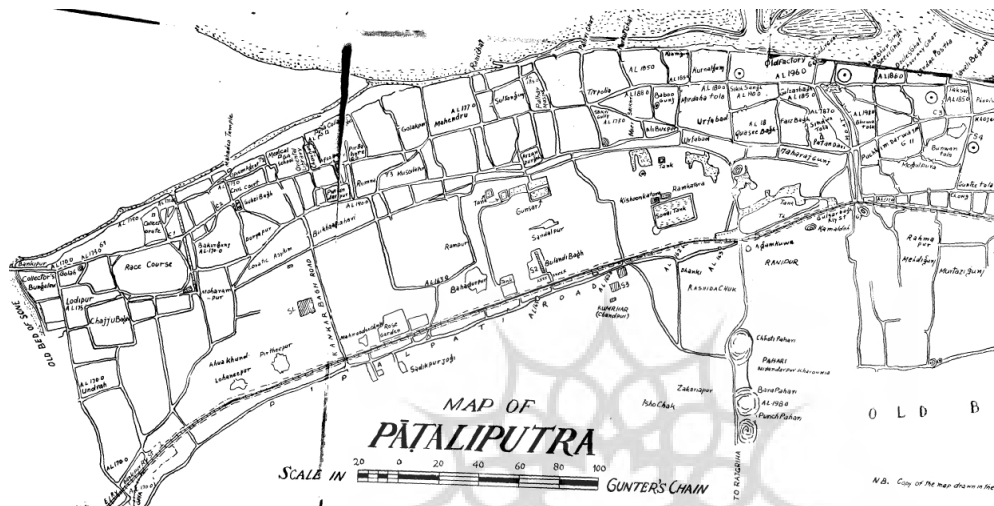
محل تقریبی شهر باستانی پاتالی پوترا را اولین بار مازور رنل^{۱۲} در سال ۱۷۸۳ تعیین کرد. وادل^{۱۳} در سال ۱۸۹۲ موفق به شناسایی شهر باستانی شد و در محلی به نام بلندی باغ و دو نقطه دیگر موفق شد تیرهای چوبی به قطر ۱۸ تا

۲۰ اینچ را که در دو ردیف قرار گرفته بودند، کشف کند. همچنین در عمق چهارمتری، یک سرستون بزرگ کرتی متعلق به دوره شونکا^{۱۴} و سرستون شکسته آشوکا را کشف کرد. در سال‌های ۱۸۹۷ تا ۱۸۹۸ در لوانی پور^{۱۵} چند گمانه حفاری شد و سکه‌هایی مربوط به دوره چاندرا گوپتا به دست آمد. در عمق ۸ متری، قطعات سنگی مربوط به ستون دوره مائوریایی به قطر یک متر و همچنین یک ستون سنگی کوچک به طول ۲٫۵ متر پیدا شد. در فاصله ۸۰ متری از این قطعات، سرستون گلدانی شکل معروف که مربوط به دوره آشوکاست، به دست آمد که در بخش بالایی، سوراخی جهت اتصال دارد. دیوید اسپونر در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳ کاوش‌ها را در کومراهار^{۱۶} ادامه داد (تصویر ۱). در بلندی باغ و در نزدیکی جایی که وادل سرستون یونانی را یافته بود، اسپونر موفق شد تیرهای چوبی به مجموع طول ۱۰۰ متر کشف کند. کشف‌های دیگر او شامل سکه و تندیس سفالی بود. کاوش‌های اسپونر بقایای یک تالار ستون‌دار مائوریایی را نمایان کرد؛ این ستون‌ها پایه‌هایی سنگی داشته‌اند. او کاوش‌ها را ادامه داد و به این نتیجه رسید که این تالار به کاخ‌های تخت‌جمشید شباهت دارد. در ادامه، یک ستون سنگی پاک‌تراش به طول ۴٫۵ متر و اشیاء فرهنگی کوچک مانند سکه کشف شد. در بخش شمالی خط آهن، اسپونر قطعاتی شکسته از ستون‌های سنگی دیگر را به دست آورد (Shina & Aditya 1970, 5-7). وضعیت بد آب‌وهوایی و همچنین تلاقی مسیر کاوش‌های اسپونر با گورستان مسلمین، ادامه کار را برای او سخت و حتی غیرممکن کرد. بعد از کاوش‌های اسپونر، عملیات حفاری در این محوطه تاریخی به مدت ۳۸ سال رها شد و مجدداً به منظور پاسخگویی به سؤالات و مسائل حل‌نشده به‌ویژه تالار ستون‌دار، کاوش‌های جدید در پنج فصل از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۵ توسط باستان‌شناسان هندی شروع شد. اسپونر حاصل کاوش‌ها و پژوهش‌های خود را در مقاله‌ای با عنوان «دوره زرتشتی در تاریخ هندوستان» منتشر کرد. بخش‌های اصلی این مقاله با عنوان «عصر طلایی امپراتوران بزرگ موریایی هند و اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در تکوین این دوره» را مهدوی غروی به فارسی ترجمه کرد. پژوهشگران دیگر ایرانی از جمله رحیم ولایتی با توجه به ترجمه نام‌برده، مقالاتی با موضوع تأثیرگذاری معماری هخامنشی بر معماری دوره مائوریا منتشر کرده‌اند که در تمامی این نوشته‌ها، وجود کاخی ستون‌دار به سبک هخامنشی در پاتالی پوترا، موضوعی حتمی و واضح ارزیابی شده است.

۲. شواهد اسپونر مبنی بر نفوذ معماری هخامنشی بر معماری کاخ‌های مائوریایی

در میان پژوهشگران تاریخ هند، دیوید اسپونر تنها باستان‌شناسی بود که از نفوذ گسترده پارسیان در دربار مائوریا سخن گفت. او در حفاری‌های پاتالی پوترا نتوانست شواهد کافی در حیطه معماری برای اثبات نظریه خود پیدا کند. بنابراین سعی کرد با مراجعه به متون کهن، ادله و شواهد زبان‌شناختی و اتیمولوژیک برای مدعای خود بیابد. پیش از او پژوهشگران دیگری مانند جان مارشال، از تأثیرپذیری معماری دوره مائوریا از معماری هخامنشی سخن گفته بودند، اما نظریه او چیزی فراتر از «تأثیر» بود. اسپونر از چاندرا گوپتا و بودای ایرانی سخن می‌گفت. موافقان این نظریه نتوانستند شواهد دیگری جز آنچه اسپونر مطرح کرده بود بیابند و مخالفان با رفتاری کنایه‌آمیز، باعث طرد او از جوامع باستان‌شناسی شدند؛ چراکه او غرورانگیزترین بخش تاریخ هند را به چالش کشیده بود. سر جان مارشال درباره این نظریه می‌نویسد: «این تئوری جالبی است اما شواهد ضعیفی دارد و حفار جز یک حدس معقول چیزی دیگری ارائه نمی‌کند» (Keith 1916, 194). ولر^{۱۷} درباره تالار ستون‌دار مائوریایی‌ها چنین اظهار نظر کرد: «امپراتوری بزرگ پارسی که از میان رفته بود، جایی در شمال هند برای برخاستن پیدا کرده بود» (Ibid, 199) یکی از منتقدان این نظریه، بریدال کیت^{۱۸}، با نوشتن متنی انتقادآمیز و به‌صورت غیرمستقیم، اسپونر را متهم کرد که سعی دارد افتخارات تاریخی دوره مائوریایی را به نفع پارسیان هند ضبط کند؛ چراکه حامی مالی اسپونر در کاوش‌ها شخصی به نام راتان تاتا^{۱۹} از پارسیان هند بوده است. او شواهد اتیمولوژیک اسپونر را بی‌اساس دانست (Ibid 138). کیت در انتهای این متن انتقادی، این‌گونه جمع‌بندی کرد: «وقتی انبوهی از فرضیات اثبات‌نشده وجود دارد، نمی‌توان از بودای ایرانی و نسب او با آشوکا سخن گفت... باور کردنی نیست که مگاستنس می‌دانسته به نزد شاهی ایرانی فرستاده شده و به ما نگوید... ایران مسلماً ایده‌هایی به فرهنگ هند وام داده است و هیچ دلیلی ندارد ارتباط کاخ‌های هخامنشی و مائوریایی را نفی کنیم، اما باید

دلایل باستان‌شناختی، آن را ثابت کند... دورهٔ زرتشتیان هند هیچ‌گاه وجود نداشته است» (Ibid 139-143). منظور کیت از «دورهٔ زرتشتی در تاریخ هند»^{۲۰} عنوان مقاله‌ای است که اسپونر در مجلهٔ *انجمن سلطنتی آسیای بریتانیایی* کبیر^{۲۱} در سال ۱۹۱۵ منتشر کرد. او در این مقاله، شواهد میدانی و زبان‌شناختی خود را مطرح کرد. خلاصهٔ شواهد اصلی اسپونر که در این مقاله آورده شده، به این شرح است:



تصویر ۱: محدودهٔ شهر باستانی پاتالی پوترا باستان که امروزه به صورت مجموعهٔ روستا دیده می‌شود (Shina & Aditya 1970).

۱. بنای یافته‌شده در پاتالی پوترا تالاری بوده مربع با ستون‌های سنگی که به فواصل معین از هم مربع‌هایی تشکیل می‌دهد است و هر یک ۱۵ پا یا ده گره هندی از هم فاصله داشته‌اند و این کافی است که ثابت کند که این بنا در نوع خود در تاریخ معماری هند تا آن زمان بی‌نظیر بوده است. در سراسر دنیای قدیم، این سبک ساختمانی در هیچ‌جا جز تخت‌جمشید نظیر و مشابه ندارد. در تخت‌جمشید، تالار مورد بحث مربعی با ده ردیف ستون بوده که هر ردیف ده ستون با فواصل مساوی داشته است. ما در پاتالی پوترا فقط هشت ردیف ستون داریم، ولی دلایلی در دست است که می‌توان

ادعا کرد تالار مکشوفه در پاتالی پوترا نیز در اصل دارای ده ردیف ستون بوده است نه هشت ردیف و امید فراوان داریم که دو ردیف ستون‌های کشف‌نشده را پیدا کنیم. در تخت‌جمشید در شمال اتاق تاج‌گذاری ایوان بزرگی وجود دارد و ما امیدواریم که بتوانیم روزی ایوانی شبیه همین ایوان در شمال تالار پاتالی پوترا از دل خاک خارج سازیم. فاصله میان ستون‌های کاخ داریوش ده گز ایرانی است و فاصله میان ستون‌های موریائی ده گز هندی و این خود می‌تواند دلیل وحدت مقیاس‌ها باشد؛ منتها در تالار موریائی که از تالار تخت‌جمشید کوچک‌تر بوده با به‌کاربردن واحد هندی که از واحد ایرانی کوچک‌تر بوده است ستون‌ها را نصب کرده‌اند. فاصله میان ستون‌ها پنج برابر قطر ستون‌هاست. اگرچه این حالت در تخت‌جمشید دیده نمی‌شود، این هرگز دلیل آن نیست که این بنا دارای طرح ایرانی نباشد (اسپونر ۱۳۵۱، ۶۱). ۲. مارشال معتقد است که سرستون معروف سارنات (Sarnath) در عصر موریائی‌ها توسط استادان خارجی ساخته شده و طرح و نقشه این سرستون‌ها تقلیدی است از سرستون‌های تخت‌جمشید (همان، ۶۱).

۳. جلای فوق‌العاده درخشان ستون‌ها کاملاً ایرانی است. به‌سادگی می‌توان گفت که در طرح این کاخ‌ها نیز ایرانیان همکاری داشته‌اند (همان، ۶۲). علائم و نشانه‌های موجود در تنها ستون سالم که به دست ما رسیده است، با علائم و نشانه‌های بناهای تخت‌جمشید مشابهت زیاد دارد؛ اگرچه همان علائم نیست (همان).

۴. اسپونر ضمن اشاره به سکوت منابع هندو درخصوص پادشاهان مائوریایی و به‌ویژه آشوکا، عنوان می‌کند که چاندرا گوپتا قطعاً بودایی نبوده چون این منابع با افتخار از او یاد نمی‌کنند و اینکه چرا پادشاهان سلسله بعد از مائوریا (شونکا) به انهدام آن‌ها افتخار می‌کنند؟! او می‌نویسد: «چاندرا گوپتا به‌همراه اسکندر در تاریخ هند ظاهر می‌شود در زمانی که او از پارس خارج شده و به هند می‌آید. آیا او از همراهان اسکندر بوده است؟ نکته‌ای که پلوتارک احتمال آن را می‌دهد. چیزی که واضح است این است که چاندرا گوپتا بعد از مرگ اسکندر به‌کمک سربازان ایرانی وارد ماگادها (Magadha) شد و آنجا را گرفت. او به‌کمک همین سربازان کاخ‌ها را می‌سازد و آداب پارسی را اجرا می‌کند. بنایان او از پارس آمده‌اند و چنان مقامی دارند که مقرر می‌کند هر که به آن‌ها آسیب برساند، مجازات خواهد شد و همان‌ها بودند که نام اهورا مزدا را تبدیل به اشور مایا کردند. چاندرا گوپتا با دختر سلوکوس ازدواج می‌کند و سلوکوس بر پارس حکومت می‌کند؛ آیا نمی‌توان گفت چاندرا گوپتا خود پارسی بوده است» (همان، ۶۰)؟! ۵. همچنین وی در بخش دیگری از مقاله، هم‌وزن بودن سکه‌های هخامنشی و مائوریایی و همچنین وجود علائمی مانند خورشید و شاخه گل در سکه‌های مکشوفه در پاتالی پوترا و پیشاور را علامت‌هایی ایرانی می‌داند و نشان گاو گوژپشت را مربوط به آیین میتراپی معرفی می‌کند (همان، ۵۹). مقاله با این نتیجه‌گیری که چاندرا گوپتا اصالتاً ایرانی بوده و حتی بودا نیز ایرانی بوده، به پایان می‌رسد و اینکه حضور و زندگی ایرانیان در هند آن‌چنان پرزنگ و مرسوم بوده که آنان خارجی محسوب نمی‌شدند و به همین دلیل، مگاستنس به‌طور مستقیم به آن‌ها اشاره نمی‌کند و تنها عظمت کاخ‌های ساخته‌شده توسط آنان را با کاخ‌های شوش و اکباتان مقایسه می‌کند (همان، ۶۷).

۶. خلاصه‌ای از دلایل اتیمولوژیک ارائه‌شده توسط اسپونر به این شرح است: در عصر آشوکا، نایب‌السلطنه نواحی غربی هند شخصی بوده است به نام توشاسپ (Tu shaspa) که نامی ایرانی دارد (همان، ۶۳). درباره ریشه واژه مائوریا می‌نویسد: «دوست من (jaysawal) توجه مرا به واژه موروا (mourva) در اوستا جلب کرد. آن گونه که گفته می‌شود این واژه برگرفته از نام مادر چاندرا گوپتا نبوده است و اشتقاقی در زبان هندی ندارد. این واژه از maraya هخامنشی منشعب شده و اشاره به مردمان مرو (merv) دارد که همان مرودشت و دشت مرغاب در پارس است» (همان، ۵۷). خط خارشتی (kharoshti) معمول در هند توسط منشیان آرامی در دوره هخامنشی وارد این منطقه شده است (همان، ۶۳). کاخ‌های مائوریایی در *مهابهارات*^{۳۲} به پادشاهان خارجی به نام دانوا (Danava) اختصاص داده شده. اسپونر این واژه را پارسی می‌داند (اسپونر ۱۳۵۱، ۵۸). همچنین واژه ماگادها (Magadha) را که نام حکومتی محلی سرنگون‌شده توسط چاندرا گوپتاست، برگرفته از واژه مغ (mugh) فارسی می‌داند (همان، ۶۳). در ادامه، مراسمی مانند شستن موی سر پادشاه را از روی تقویم ایران و به سبک پادشاهان هخامنشی معرفی می‌کند. او وجود شاهراه‌هایی را که از پایتخت عبور می‌کرده، مشابه راه شاهی داریوش بزرگ معرفی می‌کند (همان، ۶۴). یکی

دیگر از نشانه‌های ذکر شده از سوی دیوید اسپونر مبنی بر حضور ایرانیان در فرایند ساخت کاخ‌های مائوریایی، اشاره‌ای به عوامل فرازمینی در ساخت بناهای عظیم است که در کتاب حماسی ماه‌بهاراتا به آن‌ها اشاره شده. «اسورا با نیروی اجنه چنین بناهایی ساخت، طاق‌های باشکوه و سقف‌ها که بر هزاران ستون عظیم نهاده شده بود» (اسپونر ۱۳۵۱، ۶۵). سپس لحن این عبارت را با لحن کتیبه‌های هخامنشی مقایسه می‌کند: «همان‌گونه که کاخ‌های پارسی به خواست اهورامزدا ساخته شدند و به‌عنوان الگویی توسط مائوریایی‌ها مورد استفاده قرار گرفت. عبارتش asura maya ما را به یاد ahuramazda می‌اندازد» (Spooner 1915, 405).

۳. بررسی دلایل ارائه‌شده توسط دکتر اسپونر در حیطة معماری

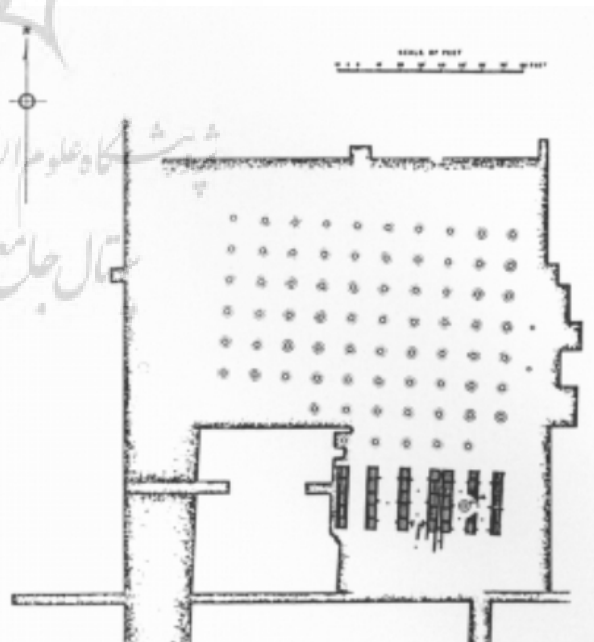
بسیاری از دلایل مطرح‌شده توسط دکتر اسپونر، در حوزه علم ریشه‌شناسی واژگان قرار دارد و بررسی آن‌ها در حیطة نوشتار حاضر نیست و فقط به چند مورد آن‌ها اشاره می‌شود. یکی از دوستان او به نام جایا^{۳۳} که درباره ریشه ایرانی واژه مائوریا به او مشاوره داده بود (و بر اساس آن دکتر اسپونر به این نتیجه رسید که این واژه برگرفته از نام مرودشت در پارس است)، در جریان یک سخنرانی در دانشگاه کلکته گفت: «به‌عنوان کسی که در محل بوده و مایل بود کاوش‌ها ادامه پیدا کند، فکر نمی‌کنم باستان‌شناس فرهیخته ما توانسته باشد ثابت کند این سایت کاخ چاندرا گوپتاست. با نگاه دقیق‌تر، تصویر پرسپولیس از سایت مذکور پاک می‌شود» (Stewart 1993, 6). اما بی‌تردید اشاره اسپونر به نام ایرانی نایب‌السلطنه نواحی غربی هند (توشاسب) قابل تأمل است. در اینجا سعی می‌شود شواهد مربوط به معماری محوطه پاتالی پوترا مورد بررسی قرار گیرد.

۱. اسپونر در گزارش خود اشاره می‌کند که بقایای یک تالار ستون‌دار را یافته که ۸۰ ستون داشته و اظهار امیدواری می‌کند با یافتن آثار بیست ستون دیگر، پازل خود را کامل کند (تصویر ۲). همچنین امیدوار است که ایوانی شبیه آنچه در کاخ‌های هخامنشی وجود دارد بیاید. این دو آرزو هیچ‌گاه محقق نشد، نه در طول حیات او و نه طی کاوش‌های بعدی. هرچند به نظر می‌رسد اسپونر برای اثبات مدعای خود، نیازی به این دو مورد نداشته است؛ چراکه فضای ستون‌دار وسیع، فقط در معماری هخامنشی سابقه دارد و قبل از آن در هیچ‌یک از حوزه‌های تمدنی سابقه‌ای نداشته است. به‌عبارت دیگر، اگر او موفق به پیدا کردن شواهد بیشتر و دقیق‌تری از ۸۰ ستون مورد نظر و چگونگی پوشش سقف و دیوارها می‌شد، معماری الگوبرداری مائوریایی‌ها از کاخ‌های پارسی حل شده بود. بقایای این تالار ستون‌دار فقط شامل محل استقرار پایه ستون‌ها بوده است و نه قطعات پایه ستون. اسپونر در گزارش خود یادآوری می‌کند که با علم چینه‌شناسی، موفق به جانمایی محل ستون‌ها شده است. او در ادامه موفق شد یکی از ستون‌های سنگی به طول ۴۸۰ سانتی‌متر را پیدا کند (تصویر ۳). تناسب این ستون (نسبت ارتفاع به قطر) شباهتی با تناسب ستون‌های تخت‌جمشید ندارد. همچنین یکپارچه بودن این ستون مورد قابل توجهی است. در روش یونانی، ستون‌ها از روی هم چیدن قطعات کوچک سنگی^{۳۴} به روی یکدیگر ساخته می‌شدند که به کمک یک اتصال چوبی یا فلزی در مرکز قطعات سنگی تشکیل یک ستون واحد را می‌داد. در روش پارسی، تعداد این قطعات کمتر و ارتفاع آن‌ها تا حد امکان بلندتر شد، اما در تنها ستون سنگی پیدا شده در پاتالی پوترا نشانی از این روش دیده نمی‌شود. اسپونر معتقد بود دیگر ستون‌ها به دلیل باتالاقی بودن زمین در گل‌ولای فرورفته‌اند (Ibid, 2). آراین (گزنفون) در بخش دهم ایندیکا (Indika) به نقل از مگاستنس می‌نویسد: «شهرهایی از هند که در کرانه رودها یا اقیانوس ساخته می‌شوند، به‌جای آنکه از آجر ساخته شده باشند از چوب ساخته شده‌اند و در برابر باران‌های سیل‌آسا آسیب‌پذیرند، اما شهرهایی که در مکان‌های حساس ساخته شده‌اند، با آجر و خشت ساخته شده‌اند. بزرگ‌ترین شهر هندوستان پاتالی پوترا نام دارد؛ اینجا قلمرو مردم پارسی است، جایی که رود گنگ و ایرانابوس به هم می‌پیوندند... خندق شهر ۶۰۰ پا عرض دارد عمق آن ۳۰ کوپیت است. دیوار دفاعی آن ۵۷۰ برج و ۶۴ دروازه دارد» (McCrinkle 1877, 67-68). یک مسافر راهب چینی^{۳۵} در ۶۹۵ میلادی، ویرانه‌های پاتالی پوترا را دیده و این‌طور گزارش می‌کند: «در شمال قصر قدیمی، یک تالار ستون‌دار با چند ده پا بلندی وجود دارد. این بنا را آشوکا ساخته است» (Modi 1917, 220). این گزارش‌ها نشان می‌دهند که استفاده از سنگ

به‌عنوان مصالح ساختمانی تا قبل از دورهٔ مورد نظر، در معماری بومی هند سابقه نداشته است. می‌توان این‌گونه تصور کرد که حضور نمایندگان ساتراپ هند در پایتخت هخامنشی و دیدن کاخ‌های تخت‌جمشید، ایدهٔ استفاده از سنگ و ساخت بنایی مشابه کاخ‌های هخامنشی را در ذهن پادشاهان مائوریایی ایجاد کرده باشد. آلیان^{۲۶} به نقل از مگاستنس دربارهٔ کاخ‌های مائوریایی می‌گوید: «کاخ شاهی هند، جایی که بزرگ‌ترین پادشاه کشور اقامت دارد، ساخته شده‌اند تا تحسین را برانگیزند، نه شوش با همهٔ زیبایی‌های ارزشمند خود و نه اکباتان با همهٔ شکوه آن، نمی‌تواند با آن رقابت کنند»^{۲۷} (McCrimdell 1877). دلیل دیگر ذکرشده توسط اسپونر این است که همانند تخت‌جمشید بناهای دیگری در اطراف کاخ وجود دارد و کل مجموعه روی یک صَفّه ساخته شده (اسپونر ۱۳۵۱، ۶۲). اما نتایج پنج فصل کاوش بین سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۵ که باستان‌شناسان هندی انجام دادند، این نظر را تأیید نمی‌کند. در جریان حفاری‌های این گروه قطعاتی از ۹ ستون دیگر مربوط به تالار پیدا شد و مشخص شد زوال کاخ در دورهٔ شونگا بوده است و نه آن‌چنان که اسپونر حدس زده بود در دورهٔ گوپتا. «ستون‌های دیگر نیز خرد شده و در ساخت‌وسازهای دوره‌های بعدی استفاده شده‌اند. کاوش‌های اسپونر در اوایل قرن بیستم به‌جز یک تالار ستون‌دار سنگی و قطعات چوبی (تصویر ۵) شواهد دیگری که نشان‌دهندهٔ کاخ چاندرا گوپتا باشد، به دست نمی‌دهد؛ کاخی که مگاستنس آن را رقیب کاخ‌های شوش و اکباتان می‌داند. این کاوش‌ها حتی نشان نمی‌دهند که این تالار بخشی از یک مجموعه کاخ است» (Shina & Adi- 1970, 9). دیگر کشف او در این محوطه، قطعات بزرگ چوبی بود که با توجه به ابعاد بزرگ آن‌ها احتمالاً همان باروی چوبی دور شهر بوده که در نوشتهٔ مگاستنس هم به آن‌ها اشاره شده است (تصویر ۵). یکی دیگر از یافته‌های اسپونر که آن را نشانی از رابطهٔ این هنر و فرهنگ هخامنشی و مائوریایی می‌دانست، تکه سقالی است که نقش یک آتشدان روی آن وجود دارد. او این آتشدان را مشابه آتشدان آرامگاه اردشیر در تخت‌جمشید دانسته است (Stewart 1993). در تصویر ۴ قطعه سفال مذکور و آتشدان آرامگاه اردشیر دوم در تخت‌جمشید قابل مشاهده‌اند، اما شباهتی بین این دو دیده نمی‌شود.



تصویر ۳: تنها ستون کشف‌شده در سایت و علائم سنگ‌تراشان در مقطع آن (Stewart 1993)



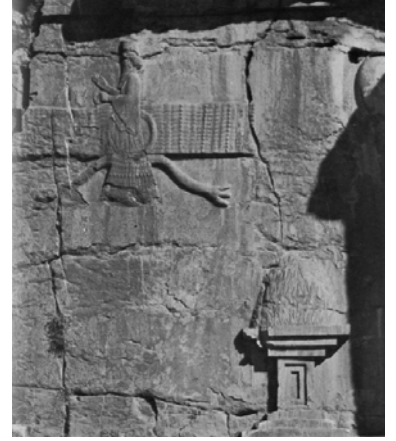
تصویر ۲: پلان کاخ ستون‌دار در Kumrahar (Stewart 1993)



تصویر ۵: قطعات بزرگ چوبی پیداشده در محوطه
(Stewart 1993)



تصویر ۴: نقش آتشدان روی سفال، پیداشده در kumhara در پاتالی پوترا و مقایسه آن با آتشدان آرامگاه اردشیر در تخت جمشید. اسپونر این دو شکل را شبیه می‌دانست. (Echmidt 1970) & (Stewart 1993)



۲. سرستون سارنات با نقش معروف سه شیر، یکی از دلایل اصلی در اثبات نظریه نفوذ فرهنگ پارسی در هند است (تصویر ۶). هرچند نمونه کاملاً مشابه آن در معماری هخامنشی دیده نشده، نمونه‌ای نسبتاً سالم در تخت جمشید وجود دارد که به لحاظ فرم صورت شیر با سرستون سارنات کاملاً قابل قیاس است (تصویر ۷). جان مارشال^{۲۸} درباره آن گفته بود: «سرستون سارنات، زیبا و باشکوه با سنگ تراشی عالی از لحاظ تکنیک و سبک در هند بی نظیر است و از هر لحاظ که تصور شود، در دنیای قدیم بی همتاست. این سرستون با سه مجسمه شیر و نقش چهار حیوان و هیئت زنگوله‌ای از رده تخت جمشیدی و معرف کامل نفوذ هنر ایران در هند است» (غروی ۱۳۵۰، ۹۷). سرستون دیگری که کنل وادل در پاتالی پوترا کشف کرد (تصاویر ۸ و ۹) ارتباط و تأثیر هنر هخامنشی را کاملاً یادآوری می‌کند؛ به ویژه طرح گل لوتوس که در سفر دراز خود از مصر تا سرزمین‌های آشور و ایران، در هندوستان ظاهر می‌شود.



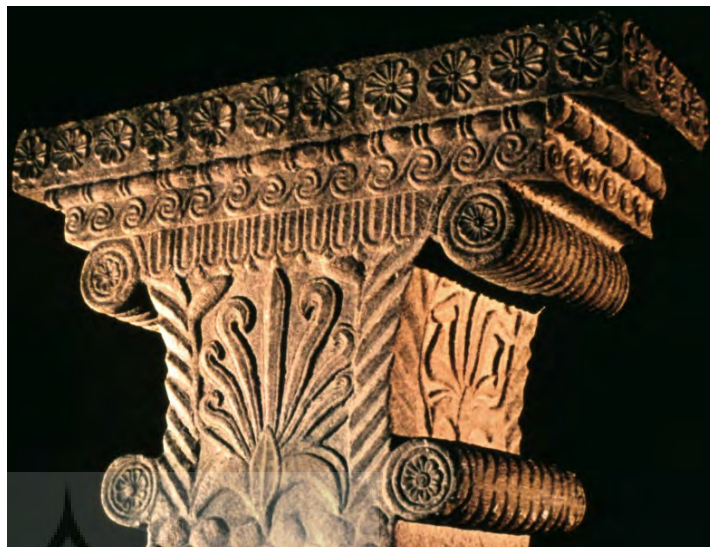
تصویر ۷: سرستون با نقش شیر در تخت جمشید، حدود ۴۵۰ ق.م
(زارع ۱۳۸۷، ۱۰۹)



تصویر ۶: سرستون سارنات مربوط به دوره اشوکا،
حدود ۲۷۰ ق.م (URL1)



تصویر ۹: سرستونی در تخت جمشید
(Echmidt 1953, 112)



تصویر ۸: سرستون کشف شده در پاتالی پوترا توسط ودل (URL)

۳. جلای سنگ‌ها نمی‌تواند دلیلی بر ایرانی بودن سازندگان آن‌ها باشد. پارسیان خود تکنیک ساخت ستون‌های سنگی را از مصریان، یونانیان و مردمان میانرودان فراگرفتند و همان‌گونه که داریوش بزرگ در کتیبه سنگ بنای کاخ شوش می‌گوید، سنگ‌بران از اهالی یونان و سارد بوده‌اند. بعدها تکنیک کار با سنگ در پارس به حد‌اعلای خود رسید. علائمی که روی تنها ستون نسبتاً سالم سنگی پیداشده در پاتالی پوترا دیده می‌شود (تصویر ۳)، نیز نمی‌تواند نشانه ایرانی بودن سازندگان آن باشد. این‌گونه علائم در بین سنگ‌تراشان یونانی مرسوم بوده و از طریق آنان به معماری پارسی راه یافته است. مایکل رف^{۲۹} که بخش بزرگی از رسالهٔ دکتری خود را به بررسی این نشانه‌ها در تخت‌جمشید اختصاص داده، معتقد است این نشانه‌ها گروهی را که هر سنگ‌تراش در آن مشغول به کار بوده، مشخص می‌کرده و از این طریق یک نظام محاسبهٔ پرداخت دستمزد ایجاد می‌شده است (رف ۱۳۸۱). سیف‌الله کامبخش فرد در جریان کاوش‌های معبد آناهیتا در کنگاور، به این نشانه برخورد کرده و نظری متفاوت دربارهٔ آن‌ها دارد. او معتقد است احتمالاً این نشانه‌ها مربوط به شخص یا طایفه‌ای است که سنگی را به این معبد هدیه کرده است (کامبخش فرد ۱۳۸۶). همان‌گونه که هندیان از طرح تالار ستون‌دار پارسی الگوبرداری کردند، به‌احتمال قوی، تکنیک و روش‌های اجرا را نیز از ایرانیان آموختند. اما وجود این نشانه نمی‌تواند آن‌چنان که اسپونر عنوان کرده، دلیل حضور ایرانیان در فرایند ساخت کاخ‌ها مائوریایی باشد.

۴. دربارهٔ تغییر شکل عبارت «هورا مزدا» به «آسور مایا» که اسپونر آن را حاصل مراودهٔ بنایان ایرانی و مردمان هندی می‌داند و بدون آنکه قصد ورود به حوزهٔ واژه‌شناسی داشته باشیم، فقط به این نکته اشاره می‌شود که با نگاهی به پلان تالار ستون‌دار (تصویر ۲) احتمال حضور معماران و بنایان ایرانی در ساخت این کاخ‌ها به حداقل می‌رسد. در پلان این تالار، صفه‌ای وجود دارد شبیه آنچه در معماری هخامنشی دیده می‌شود. هرچند وجود این صفه که اسپونر گزارش کرده بود در کاوش‌های بعدی تأیید نشد. قابل توجه است که جهت این صفه با امتداد ستون‌ها موازی نیست، و این نقض یکی از اصول اساسی معماری هخامنشی است. در همهٔ نمونه‌های معماری هخامنشی امتداد ستون‌ها، دیوارها و لبه‌های صفه موازی با محورهای اصلی ساختمان است و این دستور کلی، ملکهٔ ذهن معماران هخامنشی بوده است.

نتیجه

تعطیلی کاوش‌های میدانی این فرصت را به دیوید اسپونر داد که با جمع‌آوری اطلاعات واژه‌شناسی و باستان‌شناسی، مقاله معروف خود (دوره زرتشتی در تاریخ هند) را منتشر کند. نظریات اتیمولوژیک او درباره اصالت ایرانی واژه‌هایی مانند اشور مایا، ماگادها، داناوا، مائوریا... که نهایتاً منجر به معرفی اصالت ایرانی چاندرا گوپتا و بودا شد، به صورت مفروضاتی اثبات‌نشده باقی ماند و مخالفت‌های زیادی را برانگیخت. دلایل میدانی و باستان‌شناسی او نیز نتوانست به صورت مستقیم، حضور معماران ایرانی در هند را ثابت کند و تنها نتیجه مسلم تحقیقات او و پژوهشگران دیگر، تأثیر معماری ایرانی بر معماری هند در دوره مائوریایی است. با توجه به اینکه یافته‌هایی مانند تالار ستون‌دار، سرستون آشوکا و سرستون گلدانی شکل و اشیاء فرهنگی دیگری همگی متعلق به دوره مائوریایی هستند و نه دوره هخامنشی، شاید بتوان گفت عده‌ای از صنعتگران و هنرمندان ایرانی هم‌زمان با ورود اسکندر، جلای وطن کرده و راهی سرزمین‌های شرقی شده‌اند، اتفاقی که در دوره‌های اسلامی نیز به دفعات تکرار شد. درگذشت او در سال ۱۹۲۵ باعث شد انتقادات و حتی تهمت‌هایی که به او وارد شد، بدون پاسخ باقی بماند. از دیگر سو و بنا به دلایل نامعلوم و شاید بنا به دلایل سیاسی، کاوش‌های پاتالی پوترا به مدت ۳۸ سال راکد ماند و بعد از آن هم، دو باستان‌شناس هندی سرپرستی پروژه را به عهده گرفتند. گزارش پنج فصل کاوش این دو نفر^{۲۰} در مجموع نتوانست ادعای اسپونر در نفوذ همه‌جانبه و گسترده پارسیان در هند را اثبات یا رد کند. موضوع تأثیر فرهنگ هخامنشی بر فرهنگ و هنر هندوستان به صورت موضوعی مبهم باقی ماند بدون آنکه با پژوهش‌های علمی در حوزه‌هایی مانند معماری، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی، حد و اندازه این نفوذ در دوره هخامنشی و دوره سلوکی (که هم‌زمان با دوره مائوریایی بوده است) مشخص شود. متأسفانه هرگاه میان پژوهشگران کشورمان سخنی در این خصوص مطرح شده، موضوع به دو سرستون معروف و تالار ستون‌داری که اینک اثری از آن قابل مشاهده نیست، محدود شده است یا فرضیات ثابت‌نشده دکتر دیوید اسپونر به صورت مقالات مختلفی که در اصل فقط تکرار گفته‌های این باستان‌شناس است، تکرار می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. David Brainerd Spooner
2. Caspapyros
3. Sscylos
4. Inde
5. Beas
6. Chandragupta
7. Seleucus Nikator
8. Megasthenes
9. Pataliputra
10. Indika
11. هر استاد یا حدوداً برابر با ۱۸۵ متر است.
12. Renell
13. M.A Waddell
14. sunga: شونگا نام سلسله بعد از موریایی است که در قرن اول و دوم پیش از میلاد در هند حکومت می‌کردند.
15. Lohanipur
16. Kumrhar

17. Wheeler
18. A. Berriedale Keith
19. [the Parsi] Sir Ratan Tata
20. The Zoroastrian Period of Indian History
21. The Journal of the Royal Asiatic of Great Britain and Ireland.
۲۲. mahabharata: سروده‌های حماسی و باستانی سانسکریت که قدیم‌ترین آن‌ها مربوط به ۴۰۰ ق.م می‌شود.
23. Jaya
24. Drum
25. Hiuen Tsiang
26. Claudius Aelianus (تا حدود ۲۳۵ میلادی ۱۷۵))
27. In the Indian royal palace where the greatest of all the kings of the country resides, besides much else which is calculated to excite admiration, and with which neither Memnonian Susa with all its costly splendour, nor Ekbatana with all its magnificence can vie
28. sir Sir John Hubert Marshall (1876-1958)
رئیس هیئت‌های باستان‌شناسی در هندوستان به‌ویژه در دو محوطه تاریخی موهنجدارو و هارپا
29. Michael Roaf
30. Shina, B.P. & Aditya, Naran. 1970. Pataliputra Excavation 1955-56. The Director of Archeology and Museum Government of BIHAR, Patna, India.

منابع

- اسپونر، د.ب. ۱۳۵۱. عصر طلایی امپراتوران موریایی هند و اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در تکوین این دوره. ترجمه مهدی غروی، مجله هنر و مردم. دوره ۱۰-۱۱ (۱۱۶ تا ۱۲۲): ۶۲-۷۶.
- استرابون. ۱۳۸۱. جغرافیا. ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- رف، مایکل. ۱۳۸۱. نقش برجسته‌ها و حجاران تخت جمشید. ترجمه هوشنگ غیاثی‌نژاد. تهران: گنجینه هنر.
- زارع، ناظم، ۱۳۸۷. راهنمای بازدید از آثار تاریخی تخت جمشید نقش رستم پاسارگاد. مرودشت: فاتحان راه دانش.
- غروی، مهدی. ۱۳۵۰. اثرات هنر و معماری هخامنشیان در خلق شاهکارهای هنری عصر آشوکا امپراتور بزرگ هند. مجله هنر و مردم. دوره ۹ (۱۰۷ و ۱۰۸): ۹۷-۱۱۷.
- کامبخش فرد، سیف‌الله. ۱۳۸۶. کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی معبد آناهیتا جلد ۱. تهران: میراث فرهنگی.
- گبرشمن، رومن. ۱۳۹۲. تاریخ ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. چ. ۴. تهران: سپهر ادب.
- Echmidt, E. 1970. Persepolis III-the Royal Tomb and Other Monumental. Chicago: The University of Chicago Press.
- Keith, A. 1916. The Zoroastrian Period of Indian History. The Journal of the Royal Asiatic of Great Britain and Ireland, 138-143. Retrieved from <http://www.jstor.org/stable/25189403>.
- McCrindle, J.W. 1877. Ancient India as Described by Megasthenes and Arrian. Translated and Edited by Calcutta and Bombay. London: Trubner & Co.
- Modi, Jivanji Jamshedji. 1917. Ancient Patliputra. Dr. D. B. SPOONER's Recent Excavation at this Site and the Question of the Influence of Ancient Persia upon India. Royal Asiatic Society. Bombay Branch. (XXIV):457-532.

- Shina, B.P. & Aditya, Naran. 1970. Pataliputra Excavation 1955-56. Patna : The Director of Archaeology and Musume Government of BIHAR.
- Spooner, D. 1915. the Zoroastrian Period of Indian History. The Journal of the Royal Asiatic of Great Britain and Ireland, 405-455. Retrieved from <http://www.jstor.org/stable/25189338>.
- Stewart, M. 1993. D. B. Spooner at Kumrahar: The Persepolitan Legacy. Bulletin of the Asia Institute New Series, Vol. 7, New Series, 193-201. Retrieved from <http://www.jstor.org/stable/24048422>.
- URL1: <https://erenow.com/ancient/cities-that-shaped-the-ancient-world/34.php>. accessed: 2/2/2018



پروژه‌های علمی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مطالعات معماری ایران

دو فصلنامه معماری ایرانی
شماره ۱۲ - پاییز و زمستان ۹۶